



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

## سرسریک اسطوره

تحقق پذیرد و چه اتفاقی افتاده که چنین برگ و باری داده است؟

\*\*\*

وقتی کتاب شناخت اسطوره‌های ملل\* را برای مطالعه در دست گرفتم و فصول پیاپی آن را مطالعه نمودم، متن‌های آن برای من که مدتی است مشغول پژوهش در اسطوره هستم، بسیار آشنا می‌نمود، هرچند برای نخستین بار بود که آن را مرور می‌کردم. وقتی کمی دقیق شدم با یک واقعیت تلخ روبه‌رو شدم که نویسنده‌ای ده‌ها صفحه از کتاب خود را (بیش از دویست صفحه از کتاب ۴۵۰ صفحه‌ای) از ده‌ها کتاب دیگر رونوشت کرده بدون آنکه نامی از منبع اصلی بیاورد و یا در مقام

آنچه در این نوشتار خواهد آمد واگویی دردی است که سالیان سال است گریبانگیر حوزه پژوهش و تحقیق در این مرز و بوم شده و بارها در چندوچون و چگونگی آن داد سخن داده‌ایم.

در پی آن هستم که نمونه‌ای دیگر از رونوشت‌برداری و بهره‌بردن از تحقیق دیگران را بازگو نمایم، نمونه‌ای که هفته‌هاست مرا در کار خود متحیر نموده و بسیار گسترده‌تر از موارد مشابه خود است. این قلم در پی آن است تا با دقت و حسن ظن و با رعایت امانت خواننده را به قضاوت نهایی درباره اثر و نقد آن فراخواند. شاید جوابی بیابیم که چگونه این رونویسی‌ها در شعاع اخلاق علمی و ایمان و وجدان می‌تواند صورت



مرکز پژوهش‌های فلسفه و کلام اسلامی  
انستیتوت حکمت و فلسفه ایران

شناخت  
اسطوره‌های مطلق

حسین ستار

آفرینش مادی، درباره فراز آفریدن روشنان، درباره چگونگی و علت آفرینش آفریدگان... به عینه استنساخی است بدون کم و کاست که مؤلف محترم از کتابی با این مشخصات انجام داده است:  
■ دادگی، قرنبرغ، بندهش، مهرداد بهار، تهران: توس، چاپ اول، ۱۳۶۹.

بنابراین تمامی این فصل یعنی ۲۸ صفحه از کتاب مذکور (صفحات ۱۴۲-۱۱۴) از کتاب قرنبرغ دادگی صفحات ۵۴ - ۳۴ اخذ شده و مؤلف هیچ‌گونه افزوده‌ای جز حذف شماره نام هر بخش بندهش ندارد. همچنین وی پاورقی‌های فصل را از یادداشت‌های مرحوم بهار در انتهای

ویرایش و اصلاحی باشد. ذکر چند نمونه خواننده را از ژرفای این اتفاق ناخوشایند آگاه می‌سازد، باشد که دست‌اندرکاران فرهنگ و دانش این مرز و بوم برای حل این معضل چاره‌ای بیندیشند:  
الف- تمامی فصل «آفرینش در بندهش» در کتاب مذکور (درباره

کتاب ، به متن می‌افزاید ، بدون آنکه نامی از وی برده شود . به عنوان نمونه به این مقایسه دو صفحه از این دو کتاب توجه نمایید :

### متن کتاب آقای هادی

سر او به روشنی بیکران پیوست . او آفریدگان را همه در درون آسمان بیافرید ، دژگونه باروتی که آن را هرافزاری که برای نبرد بایسته است ، در میان نهاده شده باشد؛ یا بمانند خانه‌ای که هر چیز در (آن) بماند . بِن پایه‌ی آسمان را آنچه پهناست که آن را دراز است؛ او را آنچه دراز است (که) او را بالا است؛ او را آنچه بالا است که او را ژرفا است؛ برابر اندازه ، متناسب و بیشه مانند . مینوی آسمان ، (که) اندیشمند و سخنور و کُنشمند و آگاه و افزونگر و برگزیننده است ، پذیرفت دوره‌ی دفاع بر ضداهریمن را که بازتاختن (وی را به جهان تاریکی) نِهَلَد . مینوی آسمان – چونان گُرد ارتشتاری که زره پوشیده باشد تا بی‌بیم ، از کارزار رهایی یابد – آسمان را پدان گونه (بر تن) دارد .

او به یاری آسمان شادی را آفرید . بدان روی برای او شادی را فراز آفرید که اکنون که آمیختگی است ، آفریدگان به شادی درایستند . سپس ، از گوهر آسمان آب را آفرید چند مردی که دو دست بر زمین نهد و به دست و پای رود (و) آنگاه آب تا شکم او بایستد؛ بدان بلندی آب بتاخت . به یاری او باد ، باران ، مه ، ابر بارانی و برف آفریده شد . سدیگر ، از آب زمین را آفرید گرد ، دور گذر ، بی‌نشیب و بی‌فراز ، درازا با پهنای پهنای با ژرفا برابر ، راست میان این آسمان قرار بگرفته . چنین گوید که او نخست ، یک سوم این زمین را فراز آفرید گرد آگنده؛ سدیگر ، یک سوم این زمین را فراز آفرید از گل نرم . او گوهر کوهها را در زمین بیافرید که پس از آن از زمین بالیند و رُستند . او به یاری زمین آفرید آهن ، روی ، گوگرد و بوره و گچ و نیز همه (آنچه را که از تخمه‌ای دیگرند . زمین را چونان مردی ساخت و آفرید که همه سوی تن وی را جامه (بر) همه جا آب بایستد .

چهارم ، گیاه را آفرید ، نخست بر میانه‌ی این زمین فراز رُست چندپای بالا ، بی‌شاخه ، بی‌پوست ، بی‌خار و تر و شیرین . او همه گونه نیروی گیاهان را در سرشت داشت او آب و آتش را به یاری گیاه آفرید ، زیرا هر تنه‌ی گیاهی را سرشک آبی بر سر و آتش چهار انگشت پیش (از آن است) . بدان نیرو همی رُست .

پنجم ، گاو یکتا آفریده را در ایرانویج آفرید ، به میانه‌ی جهان ، بر بار رود و ه دائیتی که (در) میانه‌ی جهان است . (آن گاو) سپید و روشن بود چون ماه که او را بالا به اندازه‌ی سه نای بود . به یاری او آفریده شد آب و گیاه ، زیرا در (دوران) آمیختگی او را زور و بالندگی از ایشان بود .

ششم ، کیومرث را آفرید روشن چون خورشید . او را به اندازه‌ی چهار نای بالا بود . پهنای (ش) چون بالا (ش)؛ راست بر بار رود دائیتی که (در) میانه‌ی جهان ایستد . کیومرث بر سوی چپ و گاو بر سوی راست (هرمزد آفریده شدند) . دوری ایشان ، یکی از دیگری ، و نیز دوری از آب دائیتی به اندازه‌ی بالای خود (ایشان) بود . کیومرث دارای چشم ، دارای گوش ، دارای زبان و دارای دُخشک بود .

### متن کتاب بند هوش دادگی

سر او به روشنی بیکران پیوست . او آفریدگان را همه در درون آسمان بیافرید ، دژگونه باروتی که آن را هر افزاری که برای نبرد بایسته است ، در میان نهاده شده باشد؛ یا بمانند خانه‌ای که هر چیز در (آن) بماند . بِن پایه‌ی آسمان را آنچه پهناست که آن را دراز است؛ او را آنچه دراز است (که) او را بالا است؛ او را آنچه بالا است که او را ژرفا است؛ برابر اندازه ، متناسب و بیشه مانند . مینوی آسمان ، (که) اندیشمند و سخنور و کُنشمند و آگاه و افزونگر و برگزیننده است ، پذیرفت دوره‌ی دفاع بر ضد اهریمن را که بازتاختن (وی را به جهان تاریکی) نِهَلَد . مینوی آسمان – چونان گُرد ارتشتاری که زره پوشیده باشد تا بی‌بیم ، از کارزار رهایی یابد – آسمان را پدان گونه (بر تن) دارد .

او به یاری آسمان شادی را آفرید . بدان روی برای او شادی را فراز آفرید که اکنون که آمیختگی است ، آفریدگان به شادی درایستند . سپس ، از گوهر آسمان آب را آفرید چند مردی که دو دست بر زمین نهد و به دست و پای رود (و) آنگاه آب تا شکم او بایستد؛ بدان بلندی آب بتاخت . به یاری او باد ، باران ، مه ، ابر بارانی و برف آفریده شد . سدیگر ، از آب زمین را آفرید گرد ، دور گذر ، بی‌نشیب و بی‌فراز ، درازا با پهنای پهنای برابر ، راست میان این آسمان قرار بگرفته . چنین گوید که او نخست ، یک سوم این زمین را فراز آفرید سخت چون سنگزار؛ دیگر ، یک سوم این زمین را فراز آفرید گرد آگنده؛ سدیگر ، یک سوم این زمین را فراز آفرید از گل نرم . او گوهر کوهها را در زمین بیافرید که پس از آن از زمین بالیند و رُستند . او به یاری زمین آفرید آهن ، روی ، گوگرد و بوره و گچ و نیز همه (آنچه را که از تخمه‌ای دیگرند . زمین را چونان مردی ساخت و آفرید که همه سوی تن وی را جامه (بر) جامه سخت در گرفته است . زیرا این زمین را همه جا آب بایستد .

چهارم ، گیاه را آفرید ، نخست بر میانه‌ی این زمین فراز رُست چندپای بالا ، بی‌شاخه ، بی‌پوست ، بی‌خار و تر و شیرین . او همه گونه نیروی گیاهان را در تنه و ساقه درخت سرشت داشت . او آب و آتش را به یاری گیاه آفرید ، زیرا هر تنه‌ی گیاهی را سرشک آبی بر سر و آتش چهار انگشت پیش (از آن است) . بدان نیرو همی رُست .

پنجم ، گاو یکتا آفریده را در ایرانویج آفرید ، به میانه‌ی جهان ، بر بار رود و ه دائیتی که (در) میانه‌ی جهان است . (آن گاو) سپید و روشن بود چون ماه که او را بالا به اندازه‌ی سه نای بود . به یاری او آفریده شد آب و گیاه ، زیرا در (دوران) آمیختگی او را زور و بالندگی از ایشان بود .

ششم ، کیومرث را آفرید روشن چون خورشید . او را به اندازه‌ی چهار نای بالا بود .

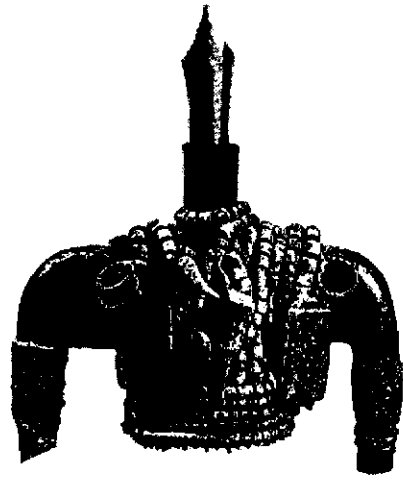
ب – فصل «آفرینش در اساطیر هند» ، صفحات ۱۸۶ تا آخر فصل (ص ۱۹۲) کپی مستقیم است از کتابی با این مشخصات:

■ ایونس ، ورونیکا ، اساطیر هند ، باجلان فرخی ، تهران: چاپ اول ، ۱۳۷۳

به مقایسه این دو دقت کنید شاید تفاوتی بیابید .

### اساطیر هند

مردگان باشد پاداش فضیلت و تقوا و نیز افراد بناقبالی است که



بی‌فرزند مرده‌اند و کسی نیست که برای آنان فدیة و قربانی بدهد. به تدریج آرزوی رفتن به سرزمین نیاکان به آرزوی رفتن به دیار خدایان تبدیل می‌گردد و پس از آن اندک‌اندک قلمرو یمه به دوزخ و جایگاه شکنجه گناهکاران تبدیل می‌شود. یمه در این نقش سیمایی وحشتبار دارد و در روایات مختلف از چندین دوزخ سخن می‌رود: برخی تعداد دوزخ‌ها را صدها و هزارها و برخی از بیست و هشت یا هفت دوزخ سخن می‌گویند. در این دوزخ‌ها شکنجه‌ها مختلف و درخور گناه گناهکاران است: انسان‌های ظالم را در روغن می‌جوشانند؛ آنان که به حیوانات ستم روا می‌دارند به دوزخی می‌روند که آنجا هیولائی آنان را تکه تکه می‌کند و این شکنجه جاودان ادامه دارد؛ آنکو برهمنی را بکشد به اعماق دوزخی فرستاده می‌شود که دهانه‌ی آن چون ماهیتاوه‌ئی است؛ شاهان ستمگر میان دو غلتک خرد می‌شوند و این شکنجه آنان همیشگی است؛ آنکو پشه‌ئی را بکشد به شکنجه بی‌خوابی گرفتار می‌شود؛ آنکو میهمان‌نواز نیست به دوزخی می‌رود که به کرم بدل می‌شود و کرم‌های دیگر او را می‌خوردند؛ کسی که با فرد خارج از کاست خود ازدواج کند محکوم می‌شود هیأت انسانی آتشین را در آغوش کشد؛ فرمانروایان و وزیرانی که به مراسم آئینی به اعتنا بوده‌اند در رودی از وحشتبارترین ناپاکی‌ها افکنده می‌شوند تا طعمه حیوانات خبیث آیزی شوند...

این نظریه‌های استادانه درباره‌ی زندگی پس از مرگ توسط بسیاری از فیلسوفان دوره برهمنی مورد تأیید قرار گرفت و تعمیم یافت. اکنون برهما نزد عامه همانا آفریننده بود و رشد و گسترش اعتقاد برهمنی اعتقاد به تناسخ، مهاجرت روح و ادامه‌ی زندگی بعد از مرگ را پدید آورده بود. اعتقادی که از اعتقاد به زایش دیگر باره، سنساره [دایرة وجود] و پیوند روح فرد با روحی جهانی بود که عامه مردم به درستی آن را درک نمی‌کردند.

اعتقاد بر این بود که گناهکاران پس از مردن به هیأت کرم، شب‌پره، اژدرمار سمی و جز آن درمی‌آمدند و در جنوب و در یکی از دوزخ‌های یمه مأوامی گزیدند؛ و نیکوکاران به سرزمین نیاکان در جنوب شرقی می‌رفتند و از آنجا از طریق ماه به شمال و سرزمین خدایان و سرانجام به خورشید راه می‌یافتند. بدان‌سان که گناهکاران را به گروه‌های مختلف تقسیم می‌کردند نیکوکاران نیز چنین بودند.

### متن کتاب هادی

مردگان باشد پاداش فضیلت و تقوا و نیز افراد بدقابلی است که

بی‌فرزند مرده‌اند و کسی نیست که برای آنان فدیة و قربانی بدهد. به تدریج آرزوی رفتن به سرزمین نیاکان به آرزوی رفتن به دیار خدایان تبدیل می‌گردد و پس از آن اندک‌اندک قلمرو یمه به دوزخ و جایگاه شکنجه گناهکاران تبدیل می‌شود. یمه در این نقش سیمایی وحشتبار دارد و در روایات مختلف از چندین دوزخ سخن می‌رود. برخی تعداد دوزخ‌ها را صدها و هزارها و برخی از بیست و هشت یا هفت دوزخ سخن می‌گویند. در این دوزخ‌ها شکنجه‌ها مختلف و درخور گناه گناهکاران است: انسان‌های ظالم را در روغن می‌جوشانند؛ آنان که به حیوانات ستم روا می‌دارند به دوزخی می‌روند که آنجا هیولائی آنان را تکه تکه می‌کند و این شکنجه جاودان ادامه دارد؛ آنکو برهمنی را بکشد به اعماق دوزخی فرستاده می‌شود که دهانه‌ی آن چون ماهیتاوه‌ئی است؛ شاهان ستمگر میان دو غلتک خرد می‌شوند و این شکنجه آنان همیشگی است؛ آنکو پشه‌ئی را بکشد به شکنجه بی‌خوابی گرفتار می‌شود؛ آنکو میهمان‌نواز نیست به دوزخی می‌رود که به کرم بدل می‌شود و کرم‌های دیگر او را می‌خوردند؛ کسی که با فرد خارج از کاست خود ازدواج کند محکوم می‌شود هیأت انسانی آتشین را در آغوش کشد؛ فرمانروایان و وزیرانی که به مراسم آئینی به اعتنا بوده‌اند در رودی از وحشتبارترین ناپاکی‌ها افکنده می‌شوند تا طعمه حیوانات خبیث آیزی شوند...

این نظریه‌های استادانه درباره‌ی زندگی پس از مرگ توسط بسیاری از فیلسوفان دوره برهمنی مورد تأیید قرار گرفت و تعمیم یافت. اکنون برهما نزد عامه همانند آفریننده بود و رشد و گسترش اعتقاد برهمنی اعتقاد به تناسخ، مهاجرت روح و ادامه‌ی زندگی بعد از مرگ را پدید آورده بود. اعتقادی که از اعتقاد به زایش دیگر باره، سنساره [دایرة وجود] و پیوند روح فرد با روحی جهانی بود که عامه مردم به درستی آن را درک نمی‌کردند.

اعتقاد بر این بود که گناهکاران پس از مردن به هیأت کرم، شب‌پره، اژدرمار سمی و جز آن درمی‌آمدند و در جنوب و در یکی از دوزخ‌های یمه مأوامی گزیدند؛ و نیکوکاران به سرزمین نیاکان در جنوب شرقی می‌رفتند و از آنجا از طریق ماه به شمال و سرزمین خدایان و سرانجام به خورشید راه می‌یافتند. بدان‌سان که گناهکاران را به گروه‌های مختلف تقسیم می‌کردند نیکوکاران نیز چنین بودند.

ج - اما فصل «آفرینش در اساطیر آرتک و مایا» (صفحات ۲۲۶ -

۲۱۵) کپی از کتابی است با این مشخصات:

■ توب، کارل، **اسطوره‌های آرتک و مایایی**، عباس مخبر،

نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۵، شرح این رونوشت برداری چنین است:

- صفحه ۲۱۵ کتاب همان صفحه ۱۰ کتاب **اسطوره‌های آرتک**

**و مایایی** است.

- صفحه ۲۱۶ کتاب همان صفحه ۲۳ - ۲۲ کتاب **اسطوره‌های**

**آرتک و مایایی** است.

- صفحه ۲۲۵ - ۲۱۶ کتاب همان صفحه ۵۵ - ۴۷ کتاب

**اسطوره‌های آرتک و مایایی** است.

بنابراین این فصل از کتاب، یکسره رونوشت از کتاب کارل توب

است. بدون هیچ تغییر و افزوده‌ای. جالب آنکه مؤلف در فصل «اساطیر

بین‌النهرین» دست کم یک بار از منبع یاد می‌کند. اما در این فصل حتی

به نامی هم از نگارنده اصلی اشاره نشده است.

د - تمام فصل «آفرینش در اساطیر بین‌النهرین» نیز کپی مستقیم و بدون تغییری است از کتابی با این مشخصات:

■ مک کال ، هنریتا ، **اسطوره‌های بین‌النهرینی** ، عباس مخبر ، نشر مرکز ، ۱۳۷۳ .

۱- پاراگراف اول صفحه ۲۳۳ عیناً از کتاب مک کال صفحه ۹ (نه) بدون هیچ تغییر .

۲- پاراگراف دوم صفحه ۲۳۳ عیناً از کتاب مک کال صفحه ۱۰ بدون هیچ تغییر .

۳- پاراگراف اول صفحه ۲۴۳ عیناً از کتاب مک کال صفحه ۲۳ بدون هیچ تغییر .

۴- اما صفحات ۲۴۴-۲۲۵ کتاب ، عیناً همان صفحات ۸۱-۷۲ کتاب مک کال است . بنابراین مشاهده می‌شود که این فصل کتاب نیز تماماً کپی و رونوشت‌برداری از کتاب مک کال است . مؤلف فقط در آخرین خط صفحه ۲۴۴ از منبع یاد می‌کند که معمولاً برای تذکر به منبع همان پاراگراف است نه تمام فصل ولی دوباره به نقل از کتاب بدون مأخذ ادامه می‌دهد .

چنانچه از این وی در آخر کتاب در معرفی بن‌نوشته‌ها مترجم را اشتباه ذکر کرده (فجر به جای مخبر) و علاوه بر آن اسم کتاب مک کال را هم به اشتباه ذکر می‌کند . (ص ۴۴۸)

۵- مؤلف محترم در صفحات (۴۲۶-۴۰۱) کتاب خود ، فصلی را تحت عنوان «آفرینش در اساطیر آفریقا» تدوین نموده است . تمام این فصل به عینه رونوشت بدون تغییری از کتابی با این مشخصات است:  
بایر ، بولی ، **آفریقا ، افسانه‌های آفرینش** ، ترجمه و پیوست ژ . آ . صدیقی ، مطبوعاتی عطایی ، ۱۳۵۴ .

۱- صفحات ۴۰۲-۴۰۱ کتاب ، همان صفحات ۲۰-۱۸ کتاب بولی بایر است .

۲- صفحات ۴۱۷-۴۰۲ کتاب ، همان صفحات ۴۶-۲۳ کتاب بولی بایر است .

۳- صفحه ۴۱۷ کتاب ، همان صفحات ۶۳-۶۲ کتاب بولی بایر است .

۴- صفحه ۴۲۶-۴۱۹ کتاب ، همان صفحات ۱۰۲-۱۰۱ کتاب بولی بایر است .

به اجمال آنکه مؤلف در این فصل کتاب خود (۴۲۶-۴۰۱) یعنی در ۲۵ صفحه از کتاب حتی یک افزوده ندارد و تمام صفحات عیناً به صورت بریده از کتاب بایر آورده شده است .

### افسانه‌های آفرینش

برای اصلاح این وضع ، «آلاتانگانا» ، اول به جامد کردن گل ، مشغول شد ، سپس آن را سخت و محکم کرد ، پس از آن ، زمین را از آن خلق نمود . ولی این زمین ، هنوز هم به نظر او بسیار سترون و خشک ، و بی‌نهایت غم‌آور بود . از این رو ، گیاهان و حیواناتی از هر نوع خلق کرد . «سا» که از این تغییرات در جایگاه خویش خشنود شده بود ، دوستی عمیقی را با «آلاتانگانا» پذیرا شد ، و مهمان نوازی بیشتری به او عرضه داشت .

مدت زمانی که سپری گشت ، «آلاتانگانا» که مجرد بود ، از میزبان خویش ، تقاضای زناشویی با دختر او را نمود . وی «سا» ، دلایل زیادی ، برای عدم قبول این پیشنهاد یافت ، و سرانجام ، از انجام تقاضای او ، سر باز زد . ولی «آلاتانگانا» که در خفا ، موافقت دختر را جلب کرده بود ، با او ازدواج کرد .

آن دو ، ناچار ، برای رهایی از خشم «سا» ، به نقطه‌ای دور از زمین فرار کردند . «آلاتانگانا» ، و همسرش ، سالیان درازی را ، به خوشبختی زیستند ، و فرزندان بسیاری به وجود آوردند: هفت پسر و هفت دختر البته چهار پسر و چهار دختر سفید ، و سه دختر و سه پسر سیاه!

«آلاتانگانا» و زنش ، با حیرت فراوان ، مشاهده کردند که این کودکان به زبان غریبی با یکدیگر صحبت می‌کنند ، و آنها از این کلمات چیزی نمی‌فهمند . «آلاتانگانا» ، آزرده خاطر از این جریان ، تصمیم گرفت با «سا» مشورت کند ، و بی‌وقفه به راه افتاد ، تا به نزد وی برود . «سا» ، پدرزن «آلاتانگانا» ، او را به سردی پذیرفت و گفت:

- «بله ، این من بودم که ترا به این ترتیب تنبیه کردم . زیرا تو مرا رنجاندی ، و امر مرا نپذیرفتی . تو هرگز نخواهی فهمید که فرزندان چه می‌گویند . آنها ، خود نیز نمی‌دانند که چه می‌گویند . ولی من به فرزندان سفید تو ، هوش عطا خواهم کرد و قلم و کاغذ ، تا شاید افکار خویش را بر آن بنگارند . به فرزندان سیاه تو ، بیل و تبر و تیشه خواهم داد ، تا بتوانند خود را سیر کنند ، و آنچه را که احتیاج دارند ، فراهم نمایند» .

«سا» ، همچنین به «آلاتانگانا» دستور داد که کودکان سفید ، بین خودشان ازدواج کنند و کودکان سیاه نیز ، همسر سیاه انتخاب نمایند! «آلاتانگانا» که مایل بود با پدرزن خود آشتی کند ، همه‌ی شرایط او را پذیرفت . و وقتی به مسکن خویش بازگشت ، طبق همان قرارداد ، جشن عروسی برای همه فرزندان خود ترتیب داد .

### کتاب مورد نقد

برای اصلاح این وضع ، «آلاتانگانا» ، اول به جامد کردن گل ، مشغول شد ، سپس آن را سخت و محکم کرد ، پس از آن ، زمین را از آن خلق نمود . ولی این زمین ، هنوز هم به نظر او بسیار سترون و خشک ، و بی‌نهایت غم‌آور بود . از این رو ، گیاهان و حیواناتی از هر نوع خلق کرد . «سا» که از این تغییرات در جایگاه خویش خشنود شده بود ، دوستی عمیقی را با «آلاتانگانا» پذیرا شد ، و مهمان نوازی بیشتری به او عرضه داشت .

مدت زمانی که سپری گشت ، «آلاتانگانا» که مجرد بود ، از میزبان خویش ، تقاضای زناشویی با دختر او را نمود . ولی «سا» ، دلایل زیادی ، برای عدم قبول این پیشنهاد یافت ، و سرانجام ، از انجام تقاضای او ، سر باز زد . ولی «آلاتانگانا» که در خفا ، موافقت دختر را جلب کرده بود ، با او ازدواج کرد .

آن دو ، ناچار ، برای رهایی از خشم «سا» ، به نقطه‌ای دور از زمین فرار کردند . «آلاتانگانا» ، و همسرش ، سالیان درازی را ، به خوشبختی زیستند ، و فرزندان بسیاری به وجود آوردند: هفت پسر و هفت دختر البته چهار پسر و چهار دختر سفید ، و سه دختر و سه پسر سیاه!

«آلاتانگانا» و زنش ، با حیرت فراوان ، مشاهده کردند که این

کودکان به زبان غریبی با یکدیگر صحبت می کنند، و آنها از این کلمات چیزی نمی فهمند. «آلاتانگانا»، آزرده خاطر از این جریان، تصمیم گرفت با «سا» مشورت کند، و بی وقفه به راه افتاد، تا به نزد وی برود. «سا»، پدرزن «آلاتانگانا»، او را به سردی پذیرفت و گفت:

«بله، این من بودم که ترا به این ترتیب تنبیه کردم. زیرا تو مرا رنجاندی، و امر مرا نپذیرفتی. تو هرگز نخواهی فهمید که فرزندان چه می گویند. آنها، خود نیز نمی دانند که چه می گویند. ولی من به فرزندان سفید تو، هوش عطا خواهم کرد و قلم و کاغذ، تا شاید افکار خویش را بر آن بنگارند. به فرزندان سیاه تو، بیل و تیر و تیشه خواهم داد، تا بتوانند خود را سیر کنند، و آنچه احتیاج دارند، فراهم نمایند.»

«سا»، همچنین به «آلاتانگانا» دستور داد که کودکان سفید، بین خودشان از دواج کنند و کودکان سیاه نیز، همسر سیاه انتخاب نمایند! «آلاتانگانا» که مایل بود با پدرزن خود آشتی کند، همه شرایط او را پذیرفت. و وقتی به مسکن خویش بازگشت، طبق همان قرارداد، جشن عروسی برای همه فرزندان خود ترتیب داد.

ه- اما در مورد فصول «آفرینش در اساطیر عبری» و «آفرینش در تورات» (صفحات ۳۱۹-۲۷۳) از کتاب: در فصل «آفرینش در اساطیر عبری» مؤلف هیچ مأخذی را متذکر نمی شود و جالب آنکه فصل «آفرینش در تورات» را نیز بعد از آن می آورد، گویا بر این بوده که آفرینش در تورات بحثی مجزا و دگرگونه از اساطیر عبری است، در حالی که خود بارها در فصل اساطیر عبری به نقل از مزامیر اشعیاء، مزامیر داوود، سفر پیدایش و امثال سلیمان و... می پردازد، یا حتی غافل از آن بوده که آنچه ذکر شد جزئی از تورات است. فلذا علاوه بر آنکه در فصل عبری (صفحه ۳۷۲-۳۱۰) از کتاب آفرینش سخن می گوید، دوباره در فصل

بعدی یعنی تورات (که مشخص نشده کدام ترجمه مورد نظر است) همین بحث تکرار می شود.

علاوه بر آنچه گفته شد، وی در همین فصل اساطیر عبری به اعمال رسولان و انجیل یوحنا در تقدیر آفرینش در اساطیر عبری استناد می کند.

و- از شگردهای نویسنده کتاب که برخلاف شیوه مرسوم در ارجاع نویسی است، آن است که وی چندین صفحه و گاه همانطور که گذشت فصلی از کتاب را از جایی آورده و سپس فقط در آخرین پاراگراف فصل مأخذ را ذکر می کند، حال آنکه این نحوه ارجاع فقط برای ذکر مأخذ آخرین پاراگراف است نه کل فصل.

به عنوان نمونه فصل «آفرینش در اساطیر چین» و «آفرینش در آیین مانوی» (صفحه ۱۷۵-۱۴۳) تماماً کپی برداری از منابعی است که وی در آخرین پاراگراف ذکر کرده و مؤلف در این ۴۲ صفحه هیچ افزوده‌ای ندارد.

علاوه بر آنچه گفتیم نمونه‌های دیگری از این کار در این کتاب فراوان است که قابل تأمل است.

امیدوارم توضیحات مؤلف محترم بر ابهامات به وجود آمده فائق آید، شاید ارقام این سطور دچار اشتباهی شده باشد. خوانندگان نقاد و اهل درد در این زمینه خود قضاوت خواهند نمود.

#### پانویس:

\* هادی، سهراب، شناخت اسطوره‌های ملل، نشر تندیس، چاپ اول، ۱۳۷۷.

